

مقدمه :

امام علي بن موسي الرضا عليه السلام هشتمين امام شيعيان از سلاله پاك رسول خدا و هشتمين جانشين پيامبر مكرم اسلام مي باشند.

ايشان در سن ۳۵ سالگي عهده دار مسئوليت امامت ورهبري شيعيان گرديدند و حيات ايشان مقارن بود با خلافت خلفاي عباسي كه سختي ها و رنج بسياري را بر امام روا داشتند و سر انجام مامون عباسي ايشان را در سن ۵۵ سالگي به شهادت رساند. در اين نوشته به طور خلاصه، بعضي از ابعاد زندگاني آن حضرت را بررسي مي نماييم.

نام، لقب و كنيه امام :

نام مبارك ايشان علي و كنيه آن حضرت ابوالحسن و مشهورترين لقب ايشان "رضا" به معنای "خشنودي" مي باشد. امام محمدتقي عليه السلام امام نهم و فرزند ايشان سبب ناميده شدن آن حضرت به اين لقب را اينگونه نقل مي فرمايند: " خداوند او را رضا لقب نهاد زيرا خداوند در آسمان و رسول خدا و ائمه اطهار در زمين از او خشنود بوده اند و ايشان را براي امامت پسندیده اند و همينطور (به خاطر خلق و خوي نيكوي امام) هم دوستان و نزديكان و هم دشمنان از ايشان راضي و خشنود بودند".

يكي از القاب مشهور حضرت " عالم آل محمد " است . اين لقب نشانگر ظهور علم و دانش ايشان مي باشد. جلسات مناظره متعددي كه امام با دانشمندان بزرگ عصر خویش، بويژه علمای ادیان مختلف انجام داد و در همه آنها با سريلندی تمام بيرون آمد دليل كوچكي براين سخن است، كه قسمتي از اين مناظرات در بخش " جنبه علمي امام " آمده است. اين توانايي و برتري امام، در تسلط بر علوم يكي از دلايل امامت ايشان مي باشد و با تأمل در سخنان امام در اين مناظرات، كاملاً اين مطلب روشن مي گردد كه اين علوم جز از يك منبع وابسته به الهام و وحی نمی تواند سرچشمه گرفته باشد.

پدر و مادر امام :

پدر بزرگوار ايشان امام موسي كاظم (عليه السلام) پيشواي هفتم شيعيان بودند كه در سال ۱۸۳ ه.ق. به دست هارون عباسي به شهادت رسيدند و مادرگراميشان " نجمه " نام داشت.

تولد امام :

حضرت رضا (عليه السلام) در يازدهم ذيقعدة الحرام سال ۱۴۸ هجري در مدينه منوره ديده به جهان گشودند. از قول مادر ايشان نقل شده است كه: " هنگامي كه به حضرتش حامله شدم به هيچ وجه ثقل حمل

را در خود حس نمی‌کردم و وقتی به خواب می‌رفتم، صدای تسبیح و تمجید حق تعالی و ذکر " لا اله الا الله " را از شکم خود می‌شنیدم، اما چون بیدار می‌شدم دیگر صدایی بگوش نمی‌رسید. هنگامی که وضع حمل انجام شد، نوزاد دو دستش را به زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می‌داد؛ گویی چیزی می‌گفت "

نظیر این واقعه، هنگام تولد دیگر ائمه و بعضی از پیامبران الهی نیز نقل شده است، از جمله حضرت عیسی که به اراده الهی در اوان تولد، در گهواره لب به سخن گشوده و با مردم سخن گفتند که شرح این ماجرا در قرآن کریم آمده است.

زندگی امام در مدینه :

حضرت رضا (علیه السلام) تا قبل از هجرت به مرو در مدینه زادگاهشان، ساکن بودند و در آنجا در جوار مدفن پاك رسول خدا و اجداد طاهرينشان به هدایت مردم و تبیین معارف دینی و سیره نبوی می‌پرداختند. مردم مدینه نیز بسیار امام را دوست می‌داشتند و به ایشان همچون پدری مهربان می‌نگریستند. تا قبل از این سفر با اینکه امام بیشتر سالهای عمرش را در مدینه گذرانده بود، اما در سراسر مملکت اسلامی پیروان بسیاری داشت که گوش به فرمان اوامر امام بودند.

امام در گفتگویی که با مامون درباره ولایت عهدی داشتند، در این باره این گونه می‌فرمایند: " همانا ولایت عهدی هیچ امتیازی را بر من نیفزود. هنگامی که من در مدینه بودم فرمان من در شرق و غرب نافذ بود و اگر از کوچه های شهر مدینه عبور می‌کردم، عزیزتر از من کسی نبود. مردم پیوسته حاجاتشان را نزد من می‌آوردند و کسی نبود که بتوانم نیاز او را برآورده سازم، مگر اینکه این کار را انجام می‌دادم و مردم به چشم عزیز و بزرگ خویش، به من می‌نگریستند "

امامت حضرت رضا (علیه السلام) :

امامت و وصایت حضرت رضا (علیه السلام) بارها توسط پدر بزرگوار و اجداد طاهرينشان و رسول اکرم (صلي الله و عليه واله) اعلام شده بود. به خصوص امام کاظم (علیه السلام) بارها در حضور مردم ایشان را به عنوان وصی و امام بعد از خویش معرفی کرده بودند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌نمائیم.

يکي از ياران امام موسي کاظم (عليه السلام) مي گويد: "ما شصت نفر بوديم که موسي بن جعفر به جمع ما وارد شد و دست فرزندش علي در دست او بود. فرمود: "آيا مي دانيد من کيست؟" گفتم: "تو آقا و بزرگ ما هستي". فرمود: "نام و لقب من را بگوئيد". گفتم: "شما موسي بن جعفر بن محمد هستيد". فرمود: "اين که با من است کيست؟" گفتم: "علي بن موسي بن جعفر". فرمود: "پس شهادت دهيد او در زندگاني من وکیل من است و بعد از مرگ من وصي من مي باشد". در حديث مشهوری نيزکه جابر از قول نبي اکرم نقل مي کند امام رضا (عليه السلام) به عنوان هشتمين امام و وصي پیامبر معرفي شده اند. امام صادق (عليه السلام) نيز مکرر به امام کاظم مي فرمودند که "عالم آل محمد از فرزندان تو است و او وصي بعد از تو مي باشد".

اوضاع سياسي :

مدت امامت امام هشتم در حدود بيست سال بود که مي توان آن را به سه بخش جداگانه تقسيم کرد :

۱- ده سال اول امامت آن حضرت، که همزمان بود با زمامداري هارون.

۲- پنج سال بعد از آن که مقارن با خلافت امين بود.

۳- پنج سال آخر امامت آن بزرگوار که مصادف با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامي آن روز بود.

مدتي از روزگار زندگاني امام رضا (عليه السلام) همزمان با خلافت هارون الرشيد بود. در اين زمان است که مصيبت دردناك شهادت پدر بزرگوارشان و ديگر مصيبت هاي اسفبار براي علويان (سادات و نوادگان اميرالمؤمنين) واقع شده است. در آن زمان کوشش هاي فراواني در تحريك هارون براي کشتن امام رضا (عليه السلام) مي شد تا آنجا که در نهايت هارون تصميم بر قتل امام گرفت؛ اما فرصت نيافت نقشه خود را عملي کند. بعد از وفات هارون فرزندش امين به خلافت رسيد. در اين زمان به علت مرگ هارون ضعف و تزلزل بر حکومت سايه افکنده بود و اين تزلزل و غرق بودن امين در فساد و تباهی باعث شده بود که او و دستگاه حکومت، از توجه به سوي امام و پيگيري امر ايشان بازمانند. از اين رو مي توانيم اين دوره را در زندگي امام دوران آرامش بناميم.

اما سرانجام مأمون عباسي توانست برادر خود امين را شکست داده و اورابه قتل برساند و لباس قدرت را به تن نمايد و توانسته بود با سرکوب شورشيان فرمان خود را در اطراف واکناف مملکت اسلامي جاري کند. وي حکومت ايالت عراق را به يکي از عمال خویش واگذار کرده بود و خود در مرو اقامت گزید و فضل بن سهل

را که مردی بسیار سیاستمدار بود ، وزیر و مشاور خویش قرار داد. اما خطری که حکومت او را تهدید می‌کرد علویان بودند که بعد از قرنی تحمل شکنجه و قتل و غارت، اکنون با استفاده از فرصت دودستگی در خلافت هر یک به عناوین مختلف در خفا و آشکار علم مخالفت با مأمون را برافراشته و خواهان براندازی حکومت عباسی بودند؛ به علاوه آنان در جلب توجه افکار عمومی مسلمین به سوی خود ، و کسب حمایت آنها موفق گردیده بودند و دلیل آشکار این مدعا این است که هر جا علویان بر ضد حکومت عباسیان قیام و شورش می کردند، انبوه مردم از هر طبقه دعوت آنان را اجابت کرده و به یاری آنها بر می‌خواستند و این بر اثر ستم‌ها و نارواییها و انواع شکنجه‌های دردناکی بود که مردم و بخصوص علویان از دستگاه حکومت عباسی دیده بودند. از این رو مأمون درصدد بر آمده بود تا موجبات برخورد با علویان را برطرف کند. بویژه که او تصمیم داشت تشنجات و بحران‌هایی را که موجب ضعف حکومت او شده بود از میان بردارد و برای استقرار پایه‌های قدرت خود ، محیط را امن و آرام سازد. لذا با مشورت وزیر خود فضل‌بن‌سهل تصمیم گرفت تا دست به خدع‌های بزند. او تصمیم گرفت تا خلافت را به امام پیشنهاد دهد و خود از خلافت به نفع امام کناره‌گیری کند، زیرا حساب می‌کرد نتیجه از دو حال بیرون نیست ، یا امام می‌پذیرد و یا نمی‌پذیرد و در هر دو حال برای خود او و خلافت عباسیان، پیروزی است. زیرا اگر بپذیرد ناگزیر، بنابر شرطی که مأمون قرار می‌داد ولایت عهدی آن حضرت را خواهد داشت و همین امر مشروعیت خلافت او را پس از امام نزد تمامی گروه‌ها و فرقه‌های مسلمانان تضمین می‌کرد. بدیهی است برای مأمون آسان بود در مقام ولایت‌عهدی بدون این که کسی آگاه شود، امام را از میان بردارد تا حکومت به صورت شرعی و قانونی به او بازگردد. در این صورت علویان با خوشنودی به حکومت می‌نگریستند و شیعیان خلافت او را شرعی تلقی می‌کردند و او را به عنوان جانشین امام می پذیرفتند. از طرف دیگر چون مردم حکومت را مورد تایید امام می دانستند لذا قیام‌هایی که بر ضد حکومت می شد جاذبه و مشروعیت خود را از دست می‌داد.

او می‌اندیشید اگر امام خلافت را نپذیرد ایشان را به اجبار ولیعهد خود می‌کند که در این صورت باز هم خلافت و حکومت او در میان مردم و شیعیان توجیه می‌گردد و دیگر اعتراضات و شورش‌هایی که به بهانه غصب خلافت و ستم، توسط عباسیان انجام می‌گرفت دلیل و توجیه خود را از دست می‌داد و با استقبال مردم و دوستداران امام مواجه نمی‌شد. از طرفی اومی توانست امام را نزد خود ساکن کند و از نزدیک مراقب رفتار امام و پیروانش باشد و هر حرکتی از سوی امام و شیعیان ایشان را سرکوب کند. همچنین او گمان می‌کرد که از طرف دیگر شیعیان و پیروان امام ، ایشان را به خاطر نپذیرفتن خلافت در معرض سؤال و انتقاد قرار خواهند داد و امام جایگاه خود را در میان دوستدارانش از دست می‌دهد.

سفر به سوي خراسان :

مأمون براي عملي کردن اهداف ذکر شده چند تن از مأموران مخصوص خود را به مدینه، خدمت حضرت رضا (علیه السلام) فرستاد تا حضرت را به اجبار به سوي خراسان روانه کنند. همچنین دستور داد حضرتش را از راهي که کمتر با شیعیان برخورد داشته باشد، بیاورند. مسیر اصلي در آن زمان راه کوفه، جبل، کرمانشاه و قم بوده است که نقاط شیعه‌نشین و مراکز قدرت شیعیان بود. مأمون احتمال می‌داد که ممکن است شیعیان با مشاهده امام در میان خود به شور و هیجان آیند و مانع حرکت ایشان شوند و بخواهند آن حضرت را در میان خود نگه دارند که در این صورت مشکلات حکومت چند برابر می‌شد. لذا امام را از مسیر بصره، اهواز و فارس به سوي مرو حرکت داد. مأموران او نیز پیوسته حضرت را زیر نظر داشتند و اعمال امام را به او گزارش می‌دادند.

حدیث سلسله الذهب :

در طول سفر امام به مرو، هرکجا توقف می‌فرمودند، برکات زیادی شامل حال مردم آن منطقه می‌شد. از جمله هنگامی که امام در مسیر حرکت خود وارد نیشابور شدند و در حالی که در محلی قرار داشتند از وسط شهر نیشابور عبور کردند. مردم زیادی که خبر ورود امام به نیشابور را شنیده بودند، همگی به استقبال حضرت آمدند. در این هنگام دو تن از علما و حافظان حدیث نبوی، به همراه گروه‌های بیشماری از طالبان علم و اهل حدیث و درایت، مهار مرکب را گرفته و عرضه داشتند: "ای امام بزرگ و ای فرزند امامان بزرگوار، تو را به حق پدران پاک و اجداد بزرگوارت سوگند می‌دهیم که رخسار فرخنده خویش را به ما نشان دهی و حدیثی از پدران و جد بزرگوارتان پیامبر خدا برای ما بیان فرمایی تا یادگاری نزد ما باشد". امام دستور توقف مرکب را دادند و دیدگان مردم به مشاهده طلعت مبارک امام روشن گردید. مردم از مشاهده جمال حضرت بسیار شاد شدند به طوری که بعضی از شدت شوق می‌گریستند و آنهایی که نزدیک ایشان بودند، بر مرکب امام بوسه می‌زدند. ولوله عظیمی در شهر طنین افکنده بود به طوری که بزرگان شهر با صدای بلند از مردم می‌خواستند که سکوت نمایند تا حدیثی از آن حضرت بشنوند. تا اینکه پس از مدتی مردم ساکت شدند و حضرت حدیث ذیل را کلمه به کلمه از قول پدر گرامیشان و از قول اجداد طاهریانشان به نقل از رسول خدا و به نقل از جبرائیل از سوي حضرت حق سبحانه و تعالی املاء فرمودند: " کلمه لاله‌الاله حصار

من است پس هرکس آن را بگوید داخل حصار من شده و کسیکه داخل حصار من گردد ایمن از عذاب من خواهد بود. " سپس امام فرمودند: " اما این شروطی دارد و من خود از جمله آن شروط هستم " .

این حدیث بیانگر این است که از شروط اقرار به کلمه لا اله الا الله که مقوم اصل توحید در دین می باشد، اقرار به امامت آن حضرت و اطاعت و پذیرش گفتار و رفتار امام می باشد که از جانب خداوند تعالی تعیین شده است. در حقیقت امام شرط رهایی از عذاب الهی را توحید و شرط توحید را قبول ولایت و امامت می دانند.

ولایت عهدی :

باری ، چون حضرت رضا (علیه السلام) وارد مرو شدند، مأمون از ایشان استقبال شایانی کرد و در مجلسی که همه ارکان دولت حضور داشتند صحبت کرد و گفت : " همه بدانند من در آل عباس و آل علی (علیه السلام) هیچ کس را بهتر و صاحب حق تر به امر خلافت از علی بن موسی رضا (علیه السلام) ندیدم ". پس از آن به حضرت رو کرد و گفت: " تصمیم گرفته ام که خود را از خلافت خلع کنم و آنرا به شما واگذار نمایم ". حضرت فرمودند: " اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده جایز نیست که به دیگری ببخشی و اگر خلافت از آن تو نیست ، تو چه اختیاری داری که به دیگری تفویض نمایی ". مأمون بر خواسته خود پافشاری کرد و بر امام اصرار ورزید. اما امام فرمودند : " هرگز قبول نخواهم کرد ". وقتی مأمون مایوس شد گفت: " پس ولایت عهدی را قبول کن تا بعد از من شما خلیفه و جانشین من باشید ". این اصرار مأمون و انکار امام تا دو ماه طول کشید و حضرت قبول نمی فرمودند و می گفتند : " از پدرانم شنیدم، من قبل از تو از دنیا خواهم رفت و مرا با زهر شهید خواهند کرد و بر من ملائک زمین و آسمان خواهند گریست و در وادی غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد ". اما مأمون بر این امر پافشاری نمود تا آنجا که مخفیانه و در مجلس خصوصی حضرت را تهدید به مرگ کرد. لذا حضرت فرمودند : " اینک که مجبورم، قبول می کنم به شرط آنکه کسی را نصب یا عزل نکنم و رسمی را تغییر ندهم و سنتی را نشکنم و از دور بر بساط خلافت نظر داشته باشم ". مأمون با این شرط راضی شد. پس از آن حضرت، دست را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: " خداوندا ! تو می دانی که مرا به اکراه وادار نمودند و به اجبار این امر را اختیار کردم؛ پس مرا مؤاخذه نکن همان گونه که دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را هنگام قبول ولایت پادشاهان زمان خود مؤاخذه نکردی. خداوندا عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نیست مگر از جانب تو، پس به من توفیق ده که دین تو را برپا دارم و سنت پیامبر تو را زنده نگاه دارم. همانا که تو نیکو مولا و نیکو یآوری هستی " .

جنبه علمی امام :

مأمون که پیوسته شور و اشتیاق مردم نسبت به امام و اعتبار بی‌همتای امام را در میان ایشان می‌دید می‌خواست تا این قداست و اعتبار را خدشه دار سازد و از جمله کارهایی که برای رسیدن به این هدف انجام داد تشکیل جلسات مناظره‌ای بین امام و دانشمندان علوم مختلف از سراسر دنیا بود، تا آنها با امام به بحث بپردازند، شاید بتوانند امام را از نظر علمی شکست داده و وجهه علمی امام را زیر سوال ببرند. که شرح یکی از این مجالس را می‌آوریم:

"برای یکی از این مناظرات مأمون فضل‌بن‌سهل را امر کرد که اساتید کلام و حکمت را از سراسر دنیا دعوت کند تا با امام به مناظره بنشینند. فضل نیز اسقف اعظم نصاری و بزرگ علمای یهود و روسای صابئین (پیروان حضرت یحیی) بزرگ موبدان زرتشتیان و دیگر متکلمین وقت را دعوت کرد. مأمون هم آنها را به حضور پذیرفت و از آنها پذیرایی شایانی کرد و به آنان گفت: " دوست دارم که با پسر عموی من (مأمون از نوادگان عباس عموی پیامبر است که ناگزیر پسر عمومی امام می باشد.) که از مدینه پیش من آمده مناظره کنید". صبح روز بعد مجلس آراسته‌ای تشکیل داد و مردی را به خدمت حضرت رضا (علیه السلام) فرستاد و حضرت را دعوت کرد. حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند و به او فرمودند: " آیا می‌خواهی بدانی که مأمون کی از این کار خود پشیمان می‌شود". او گفت: " بلی فدایت شوم". امام فرمودند: " وقتی مأمون دلایل مرا بر رد اهل تورات از خود تورات و بر اهل انجیل از خود انجیل و از اهل زبور از زبورشان و بر صابئین بزبان ایشان و بر آتش‌پرستان بزبان فارسی و بر رومیان به زبان رومی‌شان بشنود و ببیند که سخنان تک تک اینان را رد کردم و آنها سخن خود را رها کردند و سخن مرا پذیرفتند آنوقت مأمون می‌فهمد که توانایی کاری را که می‌خواهد انجام دهد ندارد و پشیمان می‌شود و لاجول و لا قوه الا بالله العلی العظیم". سپس حضرت به مجلس مأمون تشریف فرما شدند و با ورود حضرت مأمون ایشان را برای جمع معرفی کرد و سپس گفت: " دوست دارم با ایشان مناظره کنید". حضرت رضا (علیه السلام) نیز با تمامی آنها از کتاب خودشان درباره دین و مذهبشان مباحثه نمودند. سپس امام فرمود: " اگر کسی در میان شما مخالف اسلام است بدون شرم و خجالت سؤال کند". عمران صایی که یکی از متکلمین بود از حضرت سئوالات بسیاری کرد و حضرت تمام سئوالات او را یک به یک پاسخ گفتند و او را قانع نمودند. او پس از شنیدن جواب سئوالات خود از امام شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد و با برتری مسلم امام، جلسه به پایان رسید و مردم متفرق شدند. روز بعد حضرت، عمران صایی را به حضور طلبیدند و او را بسیار اکرام کردند و از آن به بعد عمران صایی خود یکی از مبلغین دین مبین اسلام گردید.

رجاءبن ضحاک که از طرف مأمون مامور حرکت دادن امام از مدینه به سوی مرو بود، می‌گوید: "آن حضرت در هیچ شهری وارد نمی‌شد مگر اینکه مردم از هرسو به او روی می‌آوردند و مسائل دینی خود را از امام

می پرسیدند. ایشان نیز به آنها پاسخ می گفت و احادیث بسیاری از پیامبر خدا و حضرت علی (علیه السلام) بیان می فرمود. هنگامی که از این سفر بازگشتم نزد مامون رفتم. او از چگونگی رفتار امام در طول سفر پرسید و من نیز آنچه را در طول سفر از ایشان دیده بودم بازگو کردم. مامون گفت: "آری، ای پسر ضحاک! ایشان بهترین، دانا ترین و عابدترین مردم روی زمین است".

اخلاق و منش امام:

خصوصیات اخلاقی و زهد و تقوای آن حضرت به گونه ای بود که حتی دشمنان خویش را نیز شیفته و مجذوب خود کرده بود. با مردم در نهایت ادب تواضع و مهربانی رفتار می کرد و هیچ گاه خود را از مردم جدا نمی نمود.

یکی از یاران امام می گوید: "هیچ گاه ندیدم که امام رضا (علیه السلام) در سخن بر کسی جفا ورزد و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند. هرگز نیازمندی را که می توانست نیازش را برآورده سازد رد نمی کرد در حضور دیگری پیش را دراز نمی فرمود. هرگز ندیدم که کسی از خدمتکارانش بدگویی کند. خنده او قهقهه نبود بلکه تبسم می فرمود. چون سفره غذا به میان می آمد، همه افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سر سفره خویش می نشاند و آنان همراه با امام غذا می خوردند. شبها کم می خوابید و بسیاری از شبها را به عبادت می گذراند. بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز در ماه را ترک نمی کرد. کار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت. بیشتر در شبهای تاریک، مخفیانه به فقرا کمک می کرد". یکی دیگر از یاران ایشان می گوید: "فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود. لباس او در خانه درشت و خشن بود، اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می کرد، خود را می آراست (لباسهای خوب و متعارف می پوشید). شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ ایرادی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، اما امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: "ما گروهی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی گیریم".

شخصی به امام عرض کرد: "به خدا سوگند هیچکس در روی زمین از جهت برتری و شرافت اجداد، به شما نمی رسد". امام فرمودند: "تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگار آنان را بزرگوار ساخت".

مردی از اهالی بلخ می گوید: "در سفر خراسان با امام رضا (علیه السلام) همراه بودم. روزی سفره گسترده بودند و امام همه خدمتگذاران حتی سیاهان را بر آن سفره نشاند تا همراه ایشان غذا بخورند. من به امام عرض کردم: "فدایت شوم بهتر است اینان بر سفره ای جداگانه بنشینند". امام فرمود: "ساکت باش، پروردگار همه یکی است. پدر و مادر همه یکی است و پاداش هم به اعمال است".

ياسر، خادم حضرت مي گويد: "امام رضا (عليه السلام) به ما فرموده بود: "اگر بالاي سرتان ايستادم (و شما را براي کاري طلبيدم) و شما مشغول غذا خوردن بوديد بر نخيزيد تا غذايتان تمام شود، به همين جهت بسيار اتفاق مي افتاد که امام ما را صدا مي کرد و در پاسخ او مي گفتند: "به غذا خوردن مشغولند" و آن گرامي مي فرمود: "بگذاريد غذايشان تمام شود"."

يکبار غريبي خدمت امام رسيد و سلام کرد و گفت: "من از دوستان شما و پدران و اجدادتان هستم. از حج بازگشته ام و خرجي راه را تمام کرده ام اگر مايديد مبلغی به من مرحمت کنيد تا خود را به وطنم برسانم و در آنجا معادل همان مبلغ را صدقه خواهم داد زيرا من در شهر خویش فقير نيستم و اينک در سفر نيازمند مانده ام". امام برخاست و به اطاعي ديگر رفت و از پشت در دست خویش را بيرون آورد و فرمود: "اين دوپست دينار را بگير و توشه راه کن و لازم نيست که از جانب من معادل آن صدقه دهی".

آن شخص نيز دينار ها را گرفت و رفت. از امام پرسيدند: "چرا چنين کرديد که شما را هنگام گرفتن دينار ها نبيند؟" فرمود: "تا شرمندگي نياز و سوال را در او نبينم".

امامان معصوم و گرامي ما در تربيت پيروان و راهنمايي ايشان تنها به گفتار اکتفا نمي کردند و در مورد اعمال آنان توجه و مراقبت ويژه اي مبذول مي داشتند.

يکي از ياران امام رضا (عليه السلام) مي گويد: "روزي همراه امام به خانه ايشان رفتم. غلامان حضرت مشغول بنايي بودند. امام در ميان آنها غريبه اي ديد و پرسيد: "اين کيست؟" عرض کردند: "به ما کمک مي کند و به او دستمزدی خواهيم داد". امام فرمود: "مزدش را تعيين کرده ايد؟" گفتند: "نه هر چه بدهيم مي پذيرد". امام برآشفت و به من فرمود: "من بارها به اينها گفته ام که هيچکس را نياوريد مگر آنکه قبلا مزدش را تعيين کنيد و قرارداد ببنديد. کسي که بدون قرارداد و تعيين مزد، کاري انجام مي دهد، اگر سه برابر مزدش را بدهي باز گمان مي کند مزدش را کم داده اي ولي اگر قرارداد ببندي و به مقدار معين شده بپردازي از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده اي و در اين صورت اگر بيش از مقدار تعيين شده چيزي به او بدهي، هر چند کم و ناچيز باشد؛ مي فهمد که بيشتر پرداخته اي و سپاسگزار خواهد بود".

خادم حضرت مي گويد: "روزي خدمتکاران ميوه اي مي خوردند. آنها ميوه را به تمامي نخورده و باقي آنرا دور ريختند. حضرت رضا (عليه السلام) به آنها فرمود: "سبحان الله اگر شما از آن بي نياز هستيد، آنرا به کساني که بدان نيازمندند بدهيد".

مختصري از کلمات حکمت آميز امام :

امام فرمودند : "دوست هرکس عقل اوست و دشمن هرکس جهل و نادانی و حماقت است".

امام فرمودند : "علم و دانش همانند گنجی می ماند که کلید آن سؤال است، پس بپرسید. خداوند شما را رحمت کند زیرا در این امر چهار طایفه دارای اجر می باشند :

۱- سؤال کننده

۲- آموزنده

۳- شنونده

۴- پاسخ دهنده "

امام فرمودند : "مهرورزی و دوستی با مردم نصف عقل است".

امام فرمودند : "چیزی نیست که چشمانت آنرا بنگرد مگر آنکه در آن پند و اندرزی است".

امام فرمودند : "نظافت و پاکیزگی از اخلاق پیامبران است".

شهادت امام :

در نحوه به شهادت رسیدن امام نقل شده است که مأمون به یکی از خدمتکاران خویش دستور داده بود تا ناخن های دستش را بلند نگه دارد و بعد به او دستور داد تا دست خود را به زهر مخصوصی آلوده کند و در بین ناخن هایش زهر قرار دهد و اناری را با دستان زهرآلودش دانه کند و او دستور مأمون را اجابت کرد. مأمون نیز انار زهرآلوده را خدمت حضرت گذارد و اصرار کرد که امام از آن انار تناول کنند. اما حضرت از خوردن امتناع فرمودند و مأمون اصرار کرد تا جایی که حضرت را تهدید به مرگ نمود و حضرت به جبر، قدری از آن انار مسموم تناول فرمودند. بعد از گذشت چند ساعت زهر اثر کرد و حال حضرت دگرگون گردید و صبح روز بعد در سحرگاه روز ۲۹ صفر سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضا (علیه السلام) به شهادت رسیدند .

تدفین امام :

به قدرت و اراده الهی امام جواد (علیه السلام) فرزند و امام بعد از آن حضرت به دور از چشم دشمنان، بدن مطهر ایشان را غسل داده و بر آن نماز گذاردند و پیکر پاک ایشان با مشایعت بسیاری از شیعیان و دوستداران آن حضرت در مشهد دفن گردید و قرنهایست که مزار این امام بزرگوار مایه برکت و مباحثات ایرانیان است.